

مسأله «لزوم زنده بودن مرجع تقلید» در نیمه نخست دوره صفوی

رسول جعفریان

منبع:

<http://www.historylib.com>

مقدمه

زنده بودن مجتهد به عنوان یک شرط برای مجتهدی که از مردم او تقلید می کنند، می تواند با این نظریه شیعه در بحث «امامت» هماهنگ دانسته شود که امام، برای همیشه به صورت آشکار یا مخفی می باید به عنوان یک حجت از ناحیه خداوند در میان امت باشد. وقتی امام معصوم (ع) زنده است، حجت خدا اوست اما وقتی غایب است، نایب او، خاص یا عام، به عنوان ذیل بر او، برخی از وظایفش را عهده دار می باشد. بنابر این، باید مجتهد زنده باشد تا بتواند نیابت از یک امام زنده ولو غایب را داشته باشد. این مسأله ای است که می خواهیم به آن بپردازیم. اما اصل بحث تقلید چه در فقه طرح شود و چه در اصول، و اعم از آن که فقه و اصول شیعه محل بحث باشد یا سنی، برای اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان پذیرفتنی بوده است که مستفتی باید به مفتی رجوع کند. چنین روشی، یک روش قدیمی اسلامی و سنت پذیرفته شده در فرهنگ اسلامی، و اصولاً سیره ای عقلایی به حساب می آید. قرآن هم در تأیید این سیره عقلایی تأکید می کند که اگر نمی دانید از کسانی که می دانند بپرسید. از زمان پیامبر (ص) و پس از آن، افراد عامی برای دریافت احکام دین به پیامبر (ص) و سپس به امامان و علما برای حل مشکلات فقهی شان رجوع می کرده اند. همین امر سبب پدید آمدن مکاتب فقهی شد که اوائل در انحصار برخی از صحابه بود، سپس به تابعین رسید و بعد از آن کسانی که به عنوان محدث و عالم شناخته می شدند، این مسؤلیت را به عهده گرفتند. همان گونه که می دانیم این مکاتب که تعدادش در قرن سوم رو به ازدیاد نهاده بود، به مرور تا قرن هفتم در چهار مکتب فقهی محدود گردید. بعد از آن نیز، اجتهاد و افتاء در میان اهل سنت، در حد همان «حادثه» - یعنی مسائلی که عارض می شود، اعم از آن که حکم فقهی بطلید یا نوعی حکم قضایی و حکومتی - باقی ماند. باز شدن مجدد باب اجتهاد در میان سنیان مربوط به یکی دو قرن گذشته به صورت محدود، و دو دهه گذشته در حد وسیع است.

اما در شیعه، تحولی که اندکی بعد در اجتهاد و موقعیت پدید آمد یا به عبارتی وضعیتی که بود، توسعه یافت، اهمیت یافتن موقعیت مجتهد و بالا رفتن جایگاه و مرتبه او به عنوان نشانه دین در میان مردم بود. در فرهنگ شیعه، مجتهد تنها یک عالم نیست یک مرجع است، کسی است که علاوه بر آن که علوم یعنی نصوص مقدس را می داند، از یک قوه اجتهاد برخوردار است و این قوه همان است که چندین کار متفاوت را انجام می دهد. در موارد تعارض، می کوشد به یک نظر واحد برسد. در مورد حکم، تلاش می کند از میان احکام متصور، یک حکم قضایی را صادر کند. در میدان مصلحت اندیشی، تلاش می کند مصلحت را با تقدس متن مقایسه کند تا بتواند یکی را بر دیگری مقدم بدارد. و در جایی که دین لطمه می بیند و شبهه ای انتشار می یابد، وظیفه اش دفاع از دین و نفی شبهات است. اینها مناصبی است که به تدریج مجتهد جامع شرایط مقبول العام را به مرجع تبدیل کرده و منصب مرجعیت را پدید می آورد. #

شخصیتی که مجتهد در ارتباط با افتاء و فتوا دارد، آن است که آنچه را که او بدان رسیده، محفوف به قرائن و شرایطی

است که برداشت وی را از فلان حکم، به منزله یک حکم قطعی الهی قرار داده است. در این نگاه، فتوای هر مجتهد تا وقتی که مستدل به ادله و قرائن است، حکم الهی قطعی است. همین مطلب است که از مجتهد یک شخصیت زنده علمی - دینی می‌سازد که دیگر نفس علم و واقع‌نمایی نیست، بلکه مجموعه‌ای از استدلال و فهم و اجتهاد میان اصول و فروع و دانایی نسبت به مصالح و غیره است و به همین دلیل، صرفاً فتوای دینی نمی‌دهد بلکه سیطره روی کلیت دین در جامعه مقلدین دارد.

بنابراین، مجتهدی که در میان شیعه، صاحب نفوذ یا به اصطلاح صاحب حکم می‌شود، به نوعی زعامت می‌رسد که چیزی نزدیک به رهبری امت است. در این نگاه مجتهد دیگر یک مفتی ساده نیست بلکه حافظ دین و چهارچوب آن است.

از آثار دیگر اجتهاد زنده، آن است که نه تنها در «حادثه» که نیاز به اجتهاد زنده دارد است، بلکه در حوزه «مسأله» یعنی مسائل پیشین هم آراء جدیدی پدید می‌آید و به تدریج دامنه این اختلافات بیشتر و بیشتر می‌شود. آنچه مهم است باز بودن زمینه اظهار نظرهای تازه حتی در مسائل کهنه است که انعطاف فقه را بیشتر و بیشتر می‌کند، ضمن آن که ممکن است فاصله بیشتری با سنن پذیرفته شده پیدا کند و چهارچوب فقه را تهدید کند.

نپذیرفتن تقلید از مجتهد میت، ابزار مهمی در جهت ایجاد ارتباط میان مردم و مرجع تقلید زنده است. علاوه، نباید غفلت کرد که توجه مجتهد زنده به مصالح روز، در سیستم تقلید از مجتهد زنده بسیار اهمیت دارد. همین امر اگر به صورت طبیعی انجام گیرد، می‌تواند فقه را به روزتر کند، ضمن آن که باز باید گفت، این امر می‌تواند زمینه دور شدن از سنت‌های اصیل فقهی باشد.

اصطلاح مجتهدالزمانی در دوره صفوی

از آثار مهم طرز فکر فقهی شیعه در زمینه اجتهاد و تقلید و موقعیت مجتهد به عنوان یک زعیم، آن هم در آغاز دوره صفوی، پدید آمدن اصطلاح مجتهدالزمانی بود. این اصطلاح برای فقیه جامع الشرائطی به کار می‌رفت که نوعاً منصب شیخ الاسلامی یا ملاباشی را داشت. نمونه‌هایی از کاربرد آن را در متون صفوی می‌توان مشاهده کرد. برای نمونه در باره محقق کرکی گفته شده است که: «مجتهدالزمانی نوآب و وکلا جهت او تعیین فرمودند و مهر توفیق ترتیب دادند.» (خلاصه التواریخ، قاضی احمد، ج ۱، صص ۳۱۳ - ۳۱۴)

نیز در باره شیخ عبدالعال - فرزند محقق کرکی - که شاه اسماعیل دوم، با به کار بردن این کلمه، از وی به عنوان مجتهد برتر خواست تا فرش سلطنت را برای او پهن کند. (نقاوه الآثار، ص ۴۱)

محقق خراسانی که روزگاری مدیر در عصر شاه عباس دوم دارای برترین مناصب دینی اصفهان بود، در فرامین لقب مجتهدالزمانی داشت. (بنگرید: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۲۵۲) در فرمان شیخ الاسلامی علامه مجلسی هم آمده است: #

صدر عظام و دیوانیان کرام و قضات اسلام و سایر اهالی شرع انور و حکام عُرُف، هر گونه حکم شرعی که افادت و افاضت پناه، بنای تنفیذ و امضای آن نموده، موقوف بر تجویز دیگران ندارند و امری را که مجتهدالزمانی مشارالیه متوجه تحقیق و تشخیص آن شده باشد، در آن مدخلی و قضیه‌ای که نزد او فیصله یافته باشد به دیگری مرافعه نمایند و مرتبه دیگر متوجه تحقیق آن نگردند. (صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، صص ۲۳۵ - ۲۳۶)

همین تعبیر تا آخرین روزهای عصر صفوی در باره ملا محمد باقر خاتون آبادی که منصب ملاباشی را داشت، به کار می‌رفت. (وقایع السنین و الاعوام، «خاتون آبادی» ص ۵۵۹)

بالا گرفتن مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید در دوره صفوی

از زمانی که در مکتب حله، بحث زنده بودن مجتهد در فقه شیعه، به قطعیت رسیده و فراگیر شد، پیروان آن مکتب تا دوره صفوی، همچنان بر آن عقیده پابرجا بوده و به رغم مخالفت‌های اندک، آن را به عنوان یک نظریه غالب در فقه شیعه می‌پذیرفتند. عبارت قطعی پذیرفته شده میان آنان این بود که «لا قول للمیت» مرده نظریه‌ای نمی‌تواند داشته باشد.

با این همه، بالا گرفتن اهمیت این بحث در آغاز دوره صفوی، سبب شد تا رساله‌های مستقلی در باره آن نوشته شود. بر اساس اطلاعاتی که شیخ آقا بزرگ در اختیار ما گذارده، می‌توان سیری از رساله‌های مستقل نخستین را تا دوره قاجار در این باره به دست آورد.

اشاره کردیم که مجتهد در جامعه شیعه از اعتبار خاصی برخوردار بود؛ اما این اعتبار با روی کار آمدن دولت صفویه دو چندان بلکه بیشتر گردید. مجتهد حتی کسی مانند شهید ثانی که در خارج از ایران می‌زیست، نایب امام زمان (ع) بود و به همین دلیل حکمش نافذ، گرچه او تأکید داشت که چنین نایب امام زمانی نباید تصور کند که مانند سلاطین از کر و فر برخوردار باشد و زندگی‌اش شاهانه باشد. (رساله الاقتصاد و الارشاد، ص ۴۷ «رسائل الشهد الثانی: ۷۹۲.۲») این اعتبار مجتهد، می‌توانست بحث از زنده بودن یا میت بودن مجتهدی را که از او تقلید می‌شود، به صورت یک بحث مهم درآورد. بعدها افراد متمایل به گرایش‌آخباری گفتند که می‌توان احکام را از روی آثار مجتهدان گذشته، بیشتر عصر نخست، به دست آورد، حتی گفتند هر کسی می‌تواند با خواندن کتب حدیثی، به آن احکام عمل کند، اما در آستانه دولت صفوی که مجتهد جایگاه بالایی دارد، طبیعی است که این بحث می‌تواند به صورت یک بحث جدی درآید و غالباً با همان نگاه سابق که مجتهد باید زنده باشد و نه مرده.

محقق کرکی (م ۹۴۰) تئورسین دولت صفوی، بسان چند مسأله مهم دیگر مانند نماز جمعه و خراج، نخستین رساله مستقل را در این باره نوشت که مع الاسف بر جای نمانده و تنها برخی از استدلال‌های آن در رساله مستقلی که مقدس اردبیلی در این باره نوشته آمده است. این بار هم، درست مانند نماز جمعه که کرکی اولین رساله را نوشت و دومین را شهید ثانی (م ۹۶۵) در اینجا هم، دومین رساله مستقل در باره تقلید از میت - و البته این بار در تأیید نظر محقق کرکی - از آن شهید ثانی است.

زمانی که شهید ثانی رساله مستقل خود را نوشت، نسخه‌ای از آن را برای سید فضل الله استرآبادی فرستاد. (در باره وی که عالم برجسته‌ای بوده و مقدس اردبیلی در مسائل عقلی، وی را جانشین خود کرده بنگرید: ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۶۱ - ۳۶۲) وی هم رساله‌ای در این باره نوشت و از رساله شهید به عنوان «رساله‌ای که برای ما فرستاده» (ذریعه، ج ۴، ص ۳۹۲، ش ۱۷۳۸، و نیز ش ۱۷۳۴) یاد کرد.

شیخ حسن صاحب معالم الاصول و فرزند شهید ثانی هم رساله‌ای در تأیید نظر پدرش در عدم جواز تقلید از میت نوشت. آقا بزرگ نسخه‌ای از آن را به خط خودش ملاحظه کرده است. (ذریعه، ج ۴، ص ۳۹۱، ش ۱۷۳۵) شیخ عبداللطیف بن نور الدین، رساله‌ای در باره جواز تقلید از میت، ناظر به رساله شیخ حسن نوشته است. (ذریعه ج ۴، ص ۳۹۳) بعدها فیض کاشانی رساله‌ای در این باره با عنوان التفقه فی الدین محاکمة بین الفاضلین نوشت و ضمن آن تصریح کرد که محاکمه‌ای است میان صاحب معالم با عالمی دیگر که عدم جواز تقلید از میت را تکلیف مالایطاق خوانده است. (ذریعه، ج ۱۰، ص ۱۵۳)

گفتنی است که صاحب معالم، بحث مستوفی در این باره را به کتاب دیگری تحت عنوان مشکاة القول السدید فی معنی الاجتهاد و التقليد ارجاع داده است. (این کتاب در اختیار نواده او شیخ علی بوده که با بسیاری از آثار دیگر از بین

رفته است. بنگرید: ذریعه، ج ۲۱، ص ۶۰، ش ۳۹۴۸)

اما افراد دیگری که پس از آن در این باره نوشتند، عبارتند از:

شیخ محمد بن جابر بن عباس عاملی نجفی (م ۱۰۳۰) (ذریعه: ۳۹۲.۴)

میرزا محمد بن الحسن الشیروانی (م ۱۰۹۸) (ذریعه: ۳۹۳.۴)

محمد بن حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴) (ذریعه: ۳۹۳.۴)

سید نعمت الله الجزائري با عنوان منبع الحیاة فی حجة قول المجتهدین من الاموات که چاپ شده است.

سلیمان بن عبدالله الماحوزی (م ۱۱۲۴) (ذریعه: ۳۹۲.۴) وی رسالتي هم با عنوان رساله فی عدم خلو کل زمان عن المجتهد الجامع للشرائط دارد که مربوط به همین بحث است (ذریعه: ۲۳۷.۱۵)

محمد باقر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶) (ذریعه: ۳۹۱.۴)

و شماری دیگر. (بنگرید به مقاله «المؤلفات فی مسألة تقلید المیت» از استاد سید محمدرضا جلالی، در کتاب «هفده رساله مقدس اردبیلی» (قم، کنگره مقدس اردبیلی، ۱۳۷۵) صص ۵۹ - ۷۳ که از ۲۵ رساله مستقل در این باره نامبرده است.)

گفتنی است که از سال ۱۰۰۰ به، با ظهور تفکر اخباری و تألیف کتاب الفوائد المدنیة ملا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۳) جریان ضد اجتهاد و تقلید در میان علمای شیعه قوت گرفت (وی اساساً تقسیم عباد را به مجتهد و مقلد زیر سؤال برده و آن را نفي کرده است. بنگرید: الفوائد المدنیة، (قم، «۱۴۲۴» ص ۱۰۰) و کسانی مانند فیض کاشانی به سرعت مرید آن گشتند. (بنگرید به رساله الحق المبین، ص ۱۲ که اشاره به ملاقات خود با استرآبادی در حرمین دارد و این که تفکر او بر وی اثر کرده و وی را هدایت کرده است.) طبعاً دنبال کردن تاریخچه بحث اجتهاد و تقلید از این زمان به بعد، در حیطه مقاله ما نیست. #

به اجمال باید اشاره کنیم که نحله اخباری تا اواخر قرن دوازدهم هجری نیرومند بود، اما با ظهور تفکر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶) بار دیگر اجتهاد و تقلید زنده شد، به طوری که در قرن سیزدهم هجری، یعنی روزگاری که زان پس جریان اصولی بر جریان اخباری غلبه کرد و علم اصول به صورت شگرفی فربه و تنومند شد، مباحث اجتهاد و تقلید نیز بیشتر محل توجه واقع گردید. نکته مهم آن است که از آن به بعد، مسأله تنها گسترش علمی بحث اجتهاد و تقلید نبود، بلکه مهم آن بود که سازمان اجتهاد و تقلید یا به عبارتی سازوکار موجود در ارتباط میان مقلدان با مجتهدان، عمیق تر، منسجم تر و جدی تر درآمد که البته اوضاع سیاسی عصر قاجاری هم در جدایی میان حکومت و علما بی تأثیر در آن نبود. توان گفت اگر جایگاه مجتهدین در دوره صفوی به استناد حمایت حکومت بالا بود، در دوره قاجار این مطلب، ریشه های عمیق تر دینی و مردمی پیدا کرد. در این دوره، مرجعیت به عراق انتقال یافت، از حکومت قاجار جدا شد و تقلید از مجتهد برتر که ساکن نجف بود یا سامرا، به صورت یک اصل درآمد.

این علاوه بر آن بود که در نظام فقهی هم به دلیل تسلط افکار اصولی زمینه های نوگرایی آغاز گردید. این امر، البته به روزگار مشروطه و پس از آن مربوط می شود.

به لحاظ علمی باید گفت، از اوائل قرن سیزدهم به این سوی، دهها کتاب ویژه در موضوع اجتهاد و تقلید نوشته شد. علاوه بر آن که صدها کتاب اصولی این قبیل مباحث را دنبال کردند. فهرستی از آثار مستقل مربوط به اجتهاد و تقلید را - که بخشی از آنها اختصاص به تقلید از میت دارد - شیخ آقابزرگ طهرانی در الذریعه به دست داده است. (ذریعه، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۳ ش ۱۴۱۷ - ۱۴۳۶. اینها آثاری است که نامش «الاجتهاد و التقلید» است. آثار فراوان دیگری در این

موضوع نگاشته شده که نامش چیز دیگری است و در الذریعه پراکنده است، مانند العشرة الكاملة، قیس الاقتدار، مشکوه القول السدید، کفایه المستفید و...

مروری بر مهم‌ترین دیدگاه‌ها در زمینه شرط لزوم زنده بودن مجتهد

گذشت که نخستین رساله مستقل در این باره، رساله محقق کرکی (م ۹۴۰) است که مع‌الاسف متن آن برجای نمانده است. تنها اشاراتی که به آن متن داریم، مطالبی است که مقدس اردبیلی (م ۹۹۳) از آن نقل کرده است. البته وی در این رساله، که موضوعش رد بر نظریه عدم امکان خلوّ زمان از مجتهد است، نام صریحی از محقق کرکی ندارد، اما از وی تعبیر به «شیخنا» می‌کند و محقق رساله هم در پاورقی اشاره کرده است که مطالبی که وی از این «شیخنا» نقل کرده، همانهاست که محقق کرکی در حواشی خود بر شرایع آورده است. (هفده رساله محقق اردبیلی، ص ۷۹، پاورقی ۱) محقق کرکی، در آن جا در باره عدم جواز تقلید از میت، ادعای اجماع کرده است. (نسخه‌ای از حاشیه محقق کرکی بر شرایع در کتابخانه مدرسه فیضیه به شماره ۱۴۱۸ موجود است. درباره این نقل نگاه کنید: الرسائل الفقهیه، وحید بهبهانی، (قم، ۱۴۱۹)، ص ۸)

مهم‌ترین استدلال‌های کرکی در باره عدم جواز تقلید از میت، سه دلیل است:

نخست آن که با مرگ مجتهد، اعتبار شرعی قول او از میان می‌رود.

دوم آن که دلایل فقیه، دلایل ظنی است آن گونه که وقتی آنها را اثبات می‌کند، معنایش این نیست که ضد آن حکم حتما ممتنع است. با چنین دلایل ظنی و این گونه نتیجه‌گیری، روشن است که حجیت آنها وقتی است که این ظن به درستی در ذهن مجتهد باشد. اما وقتی او مرد، این حالت از میان می‌رود. #

سوم آن که اگر کسی عمل به قول میت را تجویز کند، در زمان ما چنین چیزی ممتنع است، زیرا تقلید از اعلم و اورع واجب است و شناخت چنین امری نسبت به گذشتگان امری ناممکن است. (هفده رساله، ص ۷۹)

کرکی، در شرح الفیه شهید اول نیز بحثی را در باره اجتهاد و تقلید مطرح کرده و با اشاره به این که عبارت شهید با ظرافت اشاره به شرط حی در مجتهد دارد می‌گوید: فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية قاطبة که در کتابهای اصولی و فقهی خود آن را آورده‌اند. (رسائل الکرکی، ج ۳، ص ۱۷۵) همچنین در رساله کوتاه طریق استنباط الاحکام با اشاره به این که احکام منصوص در قرآن و سنت و آنچه که مَجْمَعٌ عَلَيْهِ علماست بدون اجتهاد قابل پیروی است [لیس هومحل الفتوی المحتاج الیه الی التقلید]، اما در احکامی که میان مجتهدان اختلاف است - و غالب آنها در مختلف علامه آمده - تقلید لازم است و این تقلید هم از مجتهد میت جایز نیست. همین طور در «حوادث» نیز عامی باید به مفتی رجوع کند و به مجتهد میت، نه حقیقتا و نه مجازا، مفتی اطلاق نمی‌شود. (رسائل الکرکی، ج ۲، ص ۴۹ - ۵۰)

مقدس اردبیلی قول به عدم جواز خلوّ زمان از مجتهد را در صورتی قابل طرح می‌داند که تقلید از میت جایز نباشد، در حالی که وی معتقد است چنین تقلیدی جایز است و به این ترتیب مطالب محقق کرکی را نقد کرده است. گفتنی است که در ادامه رساله وی، رساله‌ای به صورت تعلیقه بر آن، از عبدالواحد تستری چاپ شده که تاریخ کتابت آن در سال ۱۱۱۷ است. (هفده رساله، صص ۸۷ - ۹۴) بر اساس رساله موجود از مقدس، وی ادله محقق کرکی را در عدم جواز تقلید از میت رد می‌کند، اما خود در مجمع الفائده با اشاره به این که این مسأله یک رساله مستقل می‌خواهد می‌گوید: عدم جواز تقلید میت به طور مطلق، مذهب بیشتر علماست. (مجمع الفائده و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۹)

از دوره نخست صفوی و پیش از شهید ثانی، متن کوتاه اما قابل توجه دیگری در قالب اجازه از شیخ ابراهیم قطیفی در باره روا نبودن تقلید از میت در دست است. این اجازه در سال ۹۴۴ از سوی قطیفی برای سید جمال الدین بن نورالله بن سید شمس الدین محمد شاه تستری - جد قاضی نورالله تستری - نوشته شده است. وی در این اجازه با ستایش

از سید جمال الدین، می‌گوید که وی از او خواسته است تا کتاب ارشاد الازهان را بر وی قرائت کند. وقتی تمام شده اجازه‌ای از وی خواسته است. قطیعی در مقدمه این اجازه پس از توضیحاتی می‌گوید: اجازه اگر مربوط به آثار حدیثی باشد، طبقاً احادیث، ثابت است و زنده و مرده بودن مجیز دخلی در صحت و فساد آنها ندارد... اما اگر از کتب فقهی و فتاوی باشد، باز هم در مسائل فقهی مَجْمَع علیه ایرادی ندارد. البته مسائلی هم که خلاف‌های نامتعارفی در آنها هست، باید در همین مجموعه اجماعی‌ها ملاحظه شود... اما اگر فتاوی محل اختلاف بود، مجاز و دیگران تا وقتی که مجتهد زنده است می‌توانند به آنها عمل کنند؛ اما وقتی مرد، من حیث فتاوی، نمی‌تواند به آن عمل کند لان المیت لا حکم لفتواه فی العمل بالنسیة الیه، لان المیت لا قول له، ولا یحلّ تقلیده، حتی اگر مجتهد باشد، کما این که علامه در ارشاد و جز آن به آن تصریح کرده است.

شیخ ابراهیم قطیعی در شرح سرّ این مطلب که تقلید از میت در این قبیل مسائل اختلافی جایز نیست می‌گوید: سرّ روشن در این نکته‌مراعات قرآن و حدیث و دقتدر آن دو و مَهْمَل نگذاشتن آنهاست [به این معنی که اجتهاد، سبب می‌شود تا مراجعه به قرآن و سنت همیشه زنده بماند نه آن که افراد صرفاً متکی به فتاوی گذشتگان بمانند و انصاف این نکته‌ای بسیار پرمعناست] زیرا افراد غیر معصوم، جایز الخطا هستند. # بسا کسی که متأخر است، حتی اگر در علم و فهم همپای گذشتگان نباشد، چیزی بفهمد که آنها نفهمیده‌اند، مانند آن که برخی از ادله فاسد را اصلاح کند یا در جمع‌بندی میان مطالب به چیزی برسد که دیگران به آن دست نیافته‌اند. اگر قول مجتهد به طور مطلق قابل اعتماد باشد، در آن صورت انگیزه لازم برای بازنگری [معاودة النظر] در آیات کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) در کار نخواهد بود. و ذلک من أعظم المفاسد الدینیة. وی می‌افزاید: به علاوه، اجتهاد در مذهب شیعه، چیزی نیست که اصالتاً درست و روا باشد، بلکه ضرورتی است که ناشی از غیبت امام معصوم و عدم امکان دسترسی به فتاوی ایشان است. در این شرایط، به مجتهد اجازه داده شده است تا وقتی که مراقب ادله قرآنی و احادیث نبوی و دیگر ابزار اجتهاد است، حق اجتهاد دارد. اما وقتی مرد و دیگری به جای او نشست، رجوع به آن فرد دیگر در مسائل اختلافی واجب خواهد بود. بله، اگر روزگاری پیش آمد که زمان خالی از مجتهد گردید، اجازه استناد به فتاوی میت وجود دارد، با تأکید بر این که در تمامی زمان‌ها، از شب و روز، بر همه بندگان، آنان که استعداد دارند، واجب است تا در تحصیل اجتهاد بکوشند، گرچه این - عینی بودن - بعید است، زیرا پس از آن که واجب کفایی شد - اگر من به الکفایه نیامد - بر همه عینیت پیدا می‌کند. همین طور نقل از میت برای کسی که در این طریق حرکت می‌کند، این که از مجتهدی نقل کند یا از عادل‌ی که او از مجتهدی در حال حیاتش گرفته و البته روشن است که اجتهاد هم مقول به تشکیک است و بر اساس رویه پذیرفته شده میان اصولیین تجزّی بردار هم هست. (بحار الانوار، ج ۱۰۸، صص ۱۲۱ - ۱۲۲)

به نظر نمی‌رسد کسی با این وضوح و روشنی به ابعاد معرفتی لزوم تقلید از مجتهد زنده در اصل استنباط از قرآن و سنت توجه کرده باشد.

مفهوم مجتهد و اجتهاد در اندیشه شهید ثانی

شهید ثانی از خطّه جبل عامل - روستای جُبَع - خطّه‌ای شیعی، آن هم اصیل برآمد. وی، جدای از داشتن خاندانی عریق و ریشه‌دار در تشیع، استادان برجسته‌ای داشت که از مکتب حله بهره‌وافی برده بودند. به علاوه، با مسافرت‌های فراوانش به عراق و استانبول و نقاط دیگر، از دانش و تجربه فراوان آن نواحی و نیز عالمان مشهور سنی در آن وقت بهره‌مند شد. در سال‌های پایانی عمر که به شهادتش در سال ۹۶۵ ختم شد، بیشتر در بعلبک و جنوب لبنان سکونت داشت و به عنوان یک مجتهد مسلّم و معتبر و قابل احترام میان مردم، به هدایت آنان و نیز تألیف آثار علمی متعدد و تربیت شاگردان مشغول بود. شرح حال خود نوشت وی که رخدادهای زندگی‌اش را تا سال ۹۵۳ در

برمی‌گیرد، مسائل دوران تحصیل و نیز مسافرت‌های وی را به خوبی شرح می‌دهد. (رسائل الشهید الثاني، ج ۲، ص ۸۶۳ - ۸۸۲) وی پس از رسیدن به بعلبک اشاره می‌کند که در آنجا تدریس فقه را بر اساس مذاهب خمسّه آغاز کرده و با رفق و مدارا به زندگی میان مردم این شهر پرداخته است. ابن‌العودی که این ایام با شهید بوده می‌گوید، من در این دوره با وی بودم «و هو فی أعلى مقام و مرجع الانام و ملاذ الخاص و العام و مُفتي کل فرقة بما یوافق مذهبها، و یدرس فی المذاهب کتبها، و کان فی المسجد الاعظم بها درس مضافا الي ما ذکر و صار أهل البلد کلّهم فی انقیاده و من وراء مراده». (الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲) بدین ترتیب وی در این دوره، مرجعیت عامه به دست آورده و مردم این شهر نیز کاملاً مطیع وی بوده‌اند. عالمی که فتاوی وی را شفاها در این دوره جمع آوری کرده از وی با تعبیر «شیخنا و امامنا و سیّدنا» یاد کرده است. (رسائل الشهید الثاني، ج ۲، ص ۱۱۸۹) در جای دیگری هم از وی به عنوان «الامام العلامه» از او یاد شده است. (رسائل الشهید الثاني، ج ۱، ص ۵۷۷)

تا اینجا می‌توان دریافت که شهید در دیار خود، دست کم موقعیتی در حد مرجعیت محلی داشته و نفوذ میان مردم و انقیاد آنان را نسبت به مجتهد تجربه کرده است.

شهید ثانی در مجموع نوشته‌های خود که عمدتاً در پیروی از آرای شهید اوّل نوشته شد، همچنان بر آموزه‌های مکتب حلّه از طریق شهید اوّل تأکید می‌ورزید. در عین حال، بر اساس برخی از مستندات که وی در رسائل خویش آورده، چنین به دست می‌آید که وی در مباحث مورد نظر ما، از جمله بحث اجتهاد و تقلید، از واسطه دیگری هم بهره برده است و آن ابن ابی‌جمهور احسائی (متولد ۸۲۸ و زنده در ۹۰۱) است که کتابی با عنوان کاشفة الحال عن احوال الاستدلال (تحقیق احمد الکنانی، قم، مؤسسه ام‌القری، ۱۴۱۶) نگاشته و شهید ثانی از آن تأثیر پذیرفته، گرچه آشکارا برخی از دیدگاه‌های وی را نمی‌توانسته بپذیرد. نمونه آن باور احسائی به نیاز به علم کلام (کاشفه الحال، ص ۸۴ - ۸۵) و مطالبی است که شهید ثانی در رد آن دیدگاه گفته است. احسائی نیز که شیفته آثار مکتب حلّه است، گرچه علایق عرفانی دارد، معتقد است که عمل به فتاوا بعد از مردن مفتی، جایز نیست. استدلال وی همان ادله‌ای است که در آثار اصولی مکتب حلّه آمده است. وی نگارش آثار فقهی را توسط پیشینیان فقط برای افزایش تجربه اجتهادی می‌داند و الاّ اجتهاد را در هر زمان لازم دانسته و آن را حلال «الحوادث الواقعة» می‌داند. (کاشفه الحال، ص ۹۷ - ۹۸) عدم جواز تقلید از مجتهد زنده، در این وقت، از مسائل پذیرفته شده در میان مجتهدان شیعه بوده و قید می‌شده که تقریباً همه متأخران بر این باور هستند.

در مکتب حلّه، قدرت مجتهدان قابل توجه بود و مردم به عنوان مقلد می‌بایست از مجتهد که به عنوان نایب امام زمان (ع) شناخته می‌شد، پیروی می‌کردند. شهید ثانی کاملاً به این جهات توجه داشت. طبعاً مفهوم اجتهاد و تقلید در این نگرش جایگاه خاصی داشت و این که وی در آثار متعدد خود به آن پرداخته، نشانگر آن است که در ذهن وی نیز «مجتهد» جایگاه ویژه‌ای داشته است. شهید در باره عدم جواز تقلید از میت، همان ایده مکتب حلّه را مورد تأکید قرار داده و در این زمینه با دیگر مجتهدان بنامی مانند محقق کرکی همراه است. این ایده همان گونه که گذشت، نقش قابل توجهی در ایجاد پیوند میان مقلدان با مجتهدان زنده و سپردن سامان زندگی دینی آنان به دست نایبان امام زمان (ع) داشته است.

جدای از آنچه شهید در رساله مستقل خود در عدم جواز تقلید از میت آورده، شهید در رساله الاقتصاد و الارشاد که خلاصه ایده‌های خود را در زمینه مسائل مهم ارائه کرده باز هم درباره اجتهاد سخن گفته است. اجتهاد تأمل و تفکر در ادله شرعی برای به دست آوردن ظنّ شرعی به احکام فرعی است. مجتهد هم کسی است که این قوه فکری و ملکه استدلال را دارد. احکام و شرایط اجتهاد در ادامه آمده که همان کلیات سابق است، اما نکته بدیع آن که وی از

شهید اول (در ذکر) آورده، آن است که: اجتهاد در روزگار ما سهل‌تر از گذشته است، زیرا زحمت جمع آوری اخبار و اقوال و جرح و تعدیل را گذشتگان کشیده‌اند. (بنگرید: ذکر الشیعه، ج ۱، ص ۴۹. عبارتی که شهید نقل کرده، حتماً از کاشف‌الحوال، ص ۱۳۷ گرفته در حالی که آنچه در ذکر آمده، مطلبی قریب به آن است. این شاهد بر استفاده شهید از کتاب ابن ابی‌جمهور احسائی در مباحث اجتهاد و تقلید است.) آنگاه شهید ثانی می‌افزاید: و در زمان ما، از زمان شهید اول هم اجتهاد آسان‌تر است، زیرا شهید اول و دیگران زحمت زیادی در تنقیح و تهذیب و راه اجتهاد کشیده‌اند. (رسائل‌الشیخ الثانی، ج ۲، ص ۷۷۲)

شهید در ادامه در باره تجزیه در اجتهاد و جواز آن سخن گفته و باب پنجم مباحث اجتهاد را به بیان کیفیت استدلال اختصاص داده است. حاصل این بیان آن است که اجتهاد در میان شیعه، در غایت سهولت است و دلیل آن کثرت فتاوی و احکام روایت شده از امامان (ع) است که بر اساس قواعد عقلی و کلی بیان شده در فرمایشات آنان - مانند استصحاب و برائت - می‌توان استنباط و اجتهاد کرد.

اما فرق میان مجتهد و مفتی و قاضی؛ مجتهد کسی است که استدلال بر احکام شرعی می‌کند، مفتی، مجتهدی است که همان مطالب را برای مستفتی اعلام و بیان می‌کند و قاضی هم همان مجتهد است که فیصله دعاوی می‌دهد.

اما این که آیا خلوص زمان از مجتهد ممکن است یا نه شهید قائل به عدم جواز خلوص زمان از مجتهد است، چیزی که ملازمه با عدم جواز تقلید از میت دارد. چون اگر مجتهد نباشد به ناچار بحث تقلید از میت پیش می‌آید. این بحث، یکی از بحث‌های حساس است که شهید تازه‌هایی هم در آن دارد، گرچه پیش از وی مفصل بحث شده است. (از جمله بنگرید: کاشف‌الحوال، ص ۱۴۸)

وی در ابتدای رساله یاد شده به توجیه نیاز شریعت در هر زمان به یک حافظ و ناصر در تبلیغ احکام برای مکلفین می‌پردازد. این استدلالی مشابه استدلال لزوم وجود «حجت» در هر زمان است. شهید می‌گوید: همین نیاز است که سبب شد خداوند نبی و امام بفرستد تا آن که کار منتهی به امام زمان (ع) شد. مصلحت الهی، سبب غیبت آن حضرت شد، اما نواب خاصه‌ای معین کرد که واسطه میان او و مردم باشد «للتوسط بینة و بین الرعايا فی تبلیغ الحکم». در اینجا آنچه در ذهن شهید است، تنها تبلیغ است، اما به معنای نفی وظایف دیگر نیست، چرا که اولاً خود وی در آغاز همین رساله در کنار عبادات و معاملات از قسم سیاست صحبت کرده، ثانیاً از وظیفه قضاوت که اختصاص به مجتهد دارد بحث کرده است. وی ادامه می‌دهد: اکنون که در غیبت امام هستیم و نایب خاص هم نیست، ناچاریم از داشتن فرد عارف عادل ظاهر که مردم در احکام شرعی به او مراجعه کنند، در غیر این صورت اوضاع احکام شرعی در هم می‌ریزد و احکام الهی تعطیل می‌شود. در واقع، بقای علم بدون عالم ناممکن و بقای حکمت بدون حکیم نامعقول است. این شخص که محل رجوع ماست، نباید مقلد باشد، برای این که مردم در مسائل جدید، الاحکام الحادثة المتجددة که هیچ کس پیش از آن طرح نکرده، نیازمند به او هستند. مردم مفتی و حاکم «قاضی» می‌خواهند و حکم و افتاء برای مقلد به اجماع علما جایز نیست. وی در اینجا مطلبی را از ابن ابی‌جمهور احسائی به نقل از کتاب کاشف‌الحوال او نقل کرده است. (رسائل‌الشیخ الثانی، ج ۲، ص ۷۷۹ - ۷۸۱)

بحث دیگر او در باب اجتهاد، یاد از علومی است که فراگیری آنها برای مجتهد ضروری است. در اینجا به مناسبت باز بحث از دانش کلام پیش می‌آید که آن زمان عنوانی کلی برای مسائلی از ریاضیات و طبیعیات و الهیات بود. وی با اشاره به این مطلب می‌گوید: تردیدی نیست که ایمان توقفی بر این امور ندارد. اجتهاد بر ایمانی به اندازه آنچه که در درستی نماز معتبر است، توقف دارد نه بیشتر. اما بلافاصله شهید به نکته دیگری توجه می‌دهد و آن این که آیا واقعا

وظیفه مجتهد فقط بیان چند حکم شرعی است، یا آن که رسالتش شامل «فَهْدُ بِهِ الْمَعَانِدِينَ وَ دَفْعُ اعْتِرَاضَاتِ الْمَخَالِفِينَ» هم می‌شود؟ وی می‌گوید: آن مطلب بحث دیگری است و ما در اینجا فقط از اجتهاد مصطلح بحث می‌کنیم. وی حتی به دانش اصول فقه و تورم بیش از حد آن هم اعتراض کرده می‌نویسد: بسیاری از مباحث آن بی‌فایده است (فکثیر من مسائله لاطائل تحته). (رسائل الشهد الثاني، ج ۲، ص ۷۸۵ «الاقتصاد و الارشاد، ص ۳۹»)

آنچه هست این که شهید می‌کوشد تا راه مجتهد شدن را هموار کرده، آن را آسان‌تر کند. وی سپس به بیان تعریف و مفهوم تقلید می‌پردازد: «قبول قول دیگری به طور مطلق»، این معنای تقلید است، چیزی که روزانه مکرر در زندگی افراد انسانی در مسائل مختلف رخ می‌دهد. شهید توضیح می‌دهد که از میان فقهای شیعه، تنها فقهای حلب بودند که اجتهاد را برای همه به طور عینی واجب می‌دانستند. جواز تقلید هم چندین شرط دارد: مقلد، خود مجتهد نباشد، مجتهدی که انتخاب می‌کند، قولی در آن مسأله داشته باشد، عادل باشد، زنده باشد، اعلم و اورع باشد، مستقیم فتوایش شنیده شود یا بتوان به کتابتش اعتماد کرد. مشکل آن است که فهم فتاوی علما از عبارات آنها دشوارتر از فهم احکام دین از منابع اصلی آن کتاب و سنت است. (رسائل الشهد الثاني، ج ۲، ص ۷۸۸ - ۷۸۹) شهید در این جا باز بحث تقلید از میت را آغاز می‌کند و به اختصار ادله قائلین به آن را شرح داده نقد می‌کند. اینها مطالبی است که مفصل آنها در رساله شهید آمده است. اما موعظه او برای مجتهدین که نایب امام زمان (ع) هستند شنیدنی است. مجتهد نیندازد چون نایب امام زمان (ع) است، باید همانند سلاطین دنیا، برای خود شرف و نسب و جاه و جلالتی قائل باشد، زیرا این قیاس باطل و تصوّر فاسدی است که پایه‌ای در شریعت ندارد. برای این که اگر یک برده هم مجتهد شد و همچنان برده بود و بایست خدمت مولایش کند، مولایش باید فتوای او را در احکام شرعی بپذیرد. چنین است اگر سلطان باشد. درست همان طور که سلطان باید شهادت کسی که هلال ماه را دیده بپذیرد، حتی اگر شاهد از فقیرترین مردمان و کوچکترین آنها باشد. بدین ترتیب، متابعت از مجتهد در احکام شرعی، دلالت بر شرف و برتری او نیست. همین تصوّر باطل است که سبب شده هر کسی که مدعی اجتهاد است، از سوی دیگران، متهم به حبّ ریاست و تقدّم خواهی بر عام و خاص بشود و پیرویش برای افراد مشکل‌پسند، دشوار باشد و انقیاد مردم نسبت به او سخت شود. این چیزی است که باب اجتهاد را می‌بندد، احوال بندگان خدا را مختل کرده، احکام را تعطیل و اسلام را از بین می‌برد. (رسائل الشهد الثاني، ج ۲، ص ۷۹۲ - ۷۹۳ «الاقتصاد و الارشاد، ص ۷۹۳»)

پیش از آن که باز به سراغ رساله شهید در باره عدم جواز تقلید از میت برویم، تأکید داریم که شهید ثانی که سخت‌شيفته شهید اول بود، وی خاتمة المجتهدین می‌نامید (رسائل الشهد الثاني، ج ۲، ص ۱۱۸۰) و بدین ترتیب میان زمان شهید اول تا زمان خود را خالی از اجتهاد واقعی می‌دید.

شهید باب دوم کتاب منیة المرید (تألیف در ۹۵۴) خود را که در آن نظام تعلیم و تربیت اسلامی را شرح می‌دهد، به آداب فتوا و مفتی و مستفتی اختصاص داده اما به جز کلیات آن هم بدون قیل و قال‌های علمی، چیزی نگفته است. وی به اجمال از شرایط علمی و اخلاقی مفتی سخن گفته، روش پاسخ‌گویی به استفتاءات و نیز اخلاق استفتاء را مورد بحث قرار داده است. در این بحث اشارتی به هم بحث تقلید میت کرده و با اشاره به اینکه غالب سنیان به آن معتقدند، می‌گوید که مشهور بین اصحاب ما، به ویژه متأخرین - که همان مکتب حله به بعد است - عدم جواز است. (منیة المرید، ص ۳۰۵. بحث وی را در باره برخی دیگر از تفریعات مربوط به اجتهاد و تقلید بنگرید در: تمهید القواعد، (قم، ۱۴۱۶)، ص ۳۱۵ - ۳۲۳)

شهید ثانی، علمای عجم و نقد دین‌شناسی آنان

شهید ثانی به رغم آن که در یک دوره حساسی به لحاظ نیرو گرفتن شیعیان در ایران می‌زیست، اما به ایران نیامد؛ بلکه به عکس مدت‌های مدید در استانبول و دیگر شهرهای سنی و در کنار علمای آن دیار بسر برد. این که وی چه تصویری از ایران صفوی داشته، درست نمی‌دانیم، زیرا دست کم تاکنون اشارتی از وی در این باره نیافته‌ایم، اما هرچه هست، او موضع محقق کرکی را می‌دانست و از آمدن بسیاری از علمای عاملی در دوره طهماسب به ایران خبر داشت. برخی از شاگردان او که مهم‌ترین آنها شیخ حسین بن عبدالصمد بود و نه تنها شاگرد که رفیق و همراه او بود، به ایران آمدند. مشکلی که شهید ثانی با علمای عجم داشت، این بود که این جماعت خود را اهل علم می‌دانند اما بیشتر در پی تحصیل علوم حکمی مانند منطق و فلسفه و غیر ذلک هستند. وی برخی از این دانش‌ها را فی حدّ نفسه حرام می‌داند و برخی را هم به خاطر تعارض با کار واجب تحصیل علوم دین، رد می‌کند. وی می‌گوید: علمای عجم تصور می‌کنند این نوع از تحصیل، فضیلتش بیشتر و نفعش کامل‌تر است، در حالی که این عین خذلان الهی است. وی می‌گوید: این که کسی تصور کند از پیروان سید المرسلین است و در همان حال به احیای مرام ارسطو و دیگر حکمای هم مسیر او بپردازد و دین خدا را که تمامی اهل آسمان و زمین به آن باور دارند، رها کند، این جدا شدن از دین الهی است. (رسائل الشهید الثانی، ج ۱، ص ۵۵ «رساله تقلید میت»)

بدینی شهید ثانی به علمای عجم، در جای دیگری هم انعکاس یافته است. وی در بیان شرایط اجتهاد، دورترین افراد و روش‌ها را به اجتهاد واقعی، همین روش علمای عجم می‌داند «و أبعد الطرق الی هذا المطلب طریق العجم». زیرا مناظرتعلیم و تعلم آنان در فراگیری عربی، در مناقشات لفظی و عبارات و تعریفات خلاصه می‌شود، به طوری که عمری را در تعلیم و تعلم این امور صرف می‌کنند، اما قدرت درک مدلولات الفاظ عربی را با سهولت ندارند. در حالی که معانی و بیان دخالت در شناخت لغت عرب دارد، اما اینان آن را از شرایط اجتهاد نمی‌دانند. (رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷۸۵ «رساله الاقتصاد و الارشاد، ص ۳۹»)

باید توجه داشت که ذهن شهید ثانی، یک ذهن فلسفی نیست، حتی ذهن کلامی بسان آنچه که میراث قسمی از مکتب حله - اقتباس شده از خواجه نصیر و تجلی یافته در اندیشه‌های علامه حلی - بود نیست، بلکه بیشتر متمرکز بر فقه و اخلاق و علوم دینی است که به این دو حوزه نزدیک است. به همین دلیل، دوری وی از اندیشه‌های عجمی، طبیعی است. وی در باب توحید، همان توجه فطری را در نیاز هر حادث به علت در شناخت صانع کافی می‌داند. وی آلودگی‌های فکری را که منجر به گلاوودشدن این شناخت فطری و بدیهی عقل می‌شود ناشی از «ترهات ملاحظه» و «مزخرفات فلاسفه» می‌داند که «طبیعت» فکر و فطرت را از میان می‌برد. (رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷۵۵ - ۷۵۶ «رساله الاقتصاد و الارشاد، ص ۹ - ۱۰») ایمان از نگاه وی، هدایت و نور الهی است و از راه «الهام و کشف و تعلم واستدلال» به دست می‌آید. آنچه مسلم است این که «تحصیل ایمان، متوقف بر دانش کلام و منطق و دیگر علوم تدوین شده نیست بلکه مجرد فطرت انسانی با اختلاف مراتب آن و نیز آگاهی‌هایی که در منابع شریعت از قرآن و سنت متواتره و شایعه به دست می‌آید در تحصیل ایمان کفایت می‌کند. وی با اشاره به مباحثات ساده کلامی در صدر اسلام، آنها را با «مباحثات و خصومات شایعه در زمان» خود مقایسه کرده و می‌کوشد تا آن مباحثات را بیوده جلوه دهد. (رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷۵۸ - ۷۶۱) #

وی در باب ششم رساله الاقتصاد و الارشاد که ویژه علم کلام است با اشاره به این که علم کلام دانشی است که متکلمان برای شناخت خدا و صفات او وضع کرده‌اند و تصور می‌کنند نزدیکترین طرق است، می‌گوید: حق آن است که این راه، دورترین، سخت‌ترین و خطرناکترین راه است؛ و به همین دلیل پیامبر (ص) هم از ورود به آن نهی کرده است. حدیثی هم نقل می‌کند که: «انشرّ هذه الامّة المتکلمون». (رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۷۶۰) وی در فصل پس

از آن ایراداتی هم به علم منطق وارد می‌کند و نشان می‌دهد که ایمان ساده عربی را به قیل و قال‌های علمای عجم و مکتب شیراز از نوع دوانی و غیاث‌الدینی و غیر ذلک ترجیح می‌دهد. گفتنی است که در سال ۹۵۴ زمانی که شهید منیة‌المرید را می‌نوشت، برخورد آرام‌تری با علم کلام کرده ضمن آن که علم کلام را یکی از علوم شرعی دانست، هیچ تنیدی در باره آن نکرد. (منیة‌المرید (تحقیق رضا المختاری، قم، ۱۳۶۸)، ص ۳۶۵ - ۳۶۶)

منابع

- بحار الانوار، ج ۱۰۸، محمد باقر المجلسي، بيروت، مؤسسة الوفاء
تمهید الفوائد، شهید ثانی، قم، ۱۴۱۶
حیة‌المحقق‌الکرمی و رسائله، محمد الحسون، قم، ۱۴۲۳
خلاصة‌التواریخ، قاضی احمد بن شرف‌الدین‌الحسین‌الحسینی‌القمی، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش
الدر‌المنثور من‌المأثور و غیر‌المأثور، عاملی، شیخ حسن، قم، کتابخانه‌آیة‌الله‌مرعشی، ۱۳۹۸ ق
الذریعة‌الی‌تصانیف‌الشیعة، آقا بزرگ‌طهرانی
الفوائد‌المدنیة، میرزا محمد امین استرآبادی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳
رسائل‌الشهید‌الثانی، تحقیق‌الشیخ‌رضا‌المختاری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰
ریاض‌العلماء، میرزا عبدالله افندی، تحقیق‌السید‌احمد‌الاشکوری، قم، مکتبة‌السید‌مرعشی، ۱۴۰۹
صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، رسول جعفریان، قم، مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹
کاشفة‌الحال عن‌احوال‌الاستدلال، ابن‌ابی‌جمهور احسانی، تحقیق‌احمد‌الکنانی، قم، مؤسسه ام‌القری، ۱۴۱۶
مجمع‌الفائدة و البرهان، ملا احمد اردبیلی، قم، انتشارات اسلامی
منیة‌المرید، تحقیق‌رضا‌المختاری، قم، ۱۳۶۸
نفاوة‌الاثار، محمود نطنزی، به کوشش احسان اشراقی، تهران، ۱۳۷۳
وقایع‌السنین و الاعوام، خاتون‌آبادی، عبدالحسین، به کوشش محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲
هفده رساله، ملا احمد اردبیلی، قم، کنگره مقدس اردبیلی، ۱۳۷۵